

بینامتنیت قرآن و حدیث در مدیحه نبوی ابن داغر حلّی

۱. حسن مجیدی*، ۲. راضیه رزم‌آرا**

۱. دانشیار زبان و ادبیات عرب دانشگاه حکیم سبزواری، سبزوار، ایران
۲. کارشناس ارشد زبان و ادبیات عرب دانشگاه حکیم سبزواری، سبزوار، ایران

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۰۸/۰۷؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۱۱/۱۵)

چکیده

یکی از موضوعات شعری که از صدر اسلام رواج یافت و در طول چهارده قرن پیاپی قصاید بی‌شماری در باب آن سروده شده، مدح پیامبر گرامی اسلام^(ص) است که چکامه‌سرایان بسیاری در دوره‌های مختلف به وصف وجوه و حوادث مختلف زندگی ایشان پرداخته‌اند. یکی از این سرایندگان سخنور، «مغاس بن داغر حلّی»، شاعر شیعی قرن نهم هجری است که با دلباختگی خویش قاصیده‌های بسیاری در راه دوستی پیام‌آور ختمی مرتبت و اهل بیت مطهر ایشان دارد. وی در یکی از مدایح نبوی خود که ۴۶ بیت دارد و با مطلع «عَرَجَ عَلَيَّ الْمُصْطَفَىٰ يَا سَائِقَ النَّجْبِ * عَرَجَ عَلَيَّ خَيْرِ مَبْعُوثٍ وَ خَيْرِ نَبِيٍّ» آغاز می‌شود و سید علی عاشور، آن را در موسوعه زینب‌الکبری^(ع) گرد آورده، مناقب و مقام پیامبر، وصف نام و منزلت وی در کتاب‌های آسمانی پیشین، رخدادهای زمان ولادت و... را به رشته نظم درآورده‌است و قاصیده را با مسئله نصب و غصب خلافت حضرت علی^(ع) به پایان می‌برد. این مقاله بر آن است که با ترجمه روان اثر، با استناد به آیات و منابع حدیثی-روایی به شرح این قاصیده ارزنده بپردازد.

کلیدواژه‌ها: بینامتنیت، قرآن، حدیث، مدح، مغاس بن داغر حلّی.

* E-mail: Majidi.dr@gmail.com (نویسنده مسئول)

** E-mail: Razmara8794@gmail.com

۱. مقدمه

در میان مردان بزرگ تاریخ، هیچ یک به اندازه پیامبر گرامی اسلام (ص) زندگی پرموج، پرحادثه و پرانقلاب نداشته‌است. مطالعه تاریخ زندگی چنین بزرگ‌مردی، صحنه‌های گوناگون آموزنده‌ای از نظر ما می‌گذراند؛ صحنه‌های اعجاب‌آمیزی چون حمله سپاه فیل و حوادث زمان تولد، مثل صحنه‌های غم‌انگیزی چون از دست دادن عزیزان در کودکی، صحنه‌های اسرارآمیزی چون نخستین روزهای نزول وحی، صحنه‌های پرحادثه‌ای چون وقایع سال‌های نخستین هجرت و... از این‌رو، جای شگفت نیست اگر نویسندگان و دانشمندان بسیاری در قلمرو آن قلم‌فرسایی کنند و به تجزیه و تحلیل و تدوین آثاری چند بپردازند و چکامه‌سرایان متعددی در طول چهارده قرن در باب آن بسرایند.

یکی از اغراض شعری که از آن زمان رواج یافت، مدایح نبوی است، هرچند در دوران اموی و عباسی دچار ضعف شد. اما در عصر مملوکی قوت یافت و همچنان مورد عنایت چکامه‌سرایان محب پیامبر و اهل البیت ایشان^(ع) قرار گرفت و شاعران و عالمان زبردستی چون حسان بن ثابت، سید حمیری، کمیت اسدی، دعبل خزاعی، شریف رضی، قطب راوندی، شیخ کفعمی، شیخ بهایی، شیخ حرّ عاملی، مهیار دیلمی، بوصیری، ابن‌عرنس، ابن‌داغر حلّی، حافظ برسی و... در این باب شعر سروده‌اند. در میان خیل عظیم این سروده‌ها، مقاله حاضر می‌کوشد تا به ترجمه روان، اعراب‌گذاری و تحلیل و شرح یکی از مدایح نبوی شیخ مگامس بن داغر حلّی، شاعر بزرگ قرن نهم هجری بپردازد که در ۴۶ بیت تنظیم شده‌است و با مطلع «عَرَّجْ عَلَی الْمُصْطَفَیْ یَا سَائِقَ النَّجْبِ * عَرَّجْ عَلَی خَیْرِ مَبْعُوثٍ وَخَیْرِ نَبِیِّ» آغاز می‌شود که تاکنون این قصیده شرح نشده‌است.

۲. پرسش‌های پژوهش

- شاعر در سرودن قصیده به چه مضامین و موضوعاتی اشاره نموده‌است؟
- آیا به آیات قرآن، روایات و مستندات تاریخی نظر داشته‌است؟

۳. فرضیه پژوهش

شاعر به موضوعاتی چون مناقب و مقام پیامبر^(ص) و وصف نام و منزلت ایشان در کتاب‌های آسمانی پیشین و رخدادهای زمان ولادت و مسئله نصب و غصب خلافت حضرت علی^(ع) اشاره دارد و در سرودن این قصیده از آیات قرآن، روایات و مستندات تاریخی بهره فراوان برده‌است.

۴. هدف پژوهش

هدف پژوهش حاضر، ترجمه روان و شرح ابیات با استناد به آیات قرآن، روایات و اشارات تاریخی است. استاد شیخ محمد سماوی با گردآوری اشعار ابن‌داغر حلّی از میان کتب مختلفی چون *الحصون المنیعة*، *بالیات*، *المنتخب فخرالدین طریحی* و *التحفة الناصریة* ... دیوانی به نام وی فراهم کرده که مجموع ابیات آن به ۱۳۵۰ می‌رسد و شاید آنچه از سروده‌های وی از میان رفته، بسی بیش از این‌ها باشد.

۵. مگامس بن داغر حلّی

شیخ مگامس بن داغر حلّی از شاعران، ادیبان و سخنوران بزرگ شیعی قرن نهم هجری است که در حومه حلّه، وابسته به یکی از قبایل عرب زاده شد و تا پایان عمرش (حدود سال ۸۵۰ هجری) در آنجا زیست. وی سرودن شعر را از پدرش فراگرفت و همچون پدرش آن را بیشتر در خدمت دوستی پیامبر و اهل بیت گرامی ایشان^(ع) به کار بست (ر.ک؛ البحرانی الأصفهانی، ۱۳۸۷، ج ۲: ۳۹۳).

ابن داغر به‌خوبی شعر می‌سرود و بیش از هر موضوع دیگری، در رثای امام حسین^(ع) به چامه‌سرایی پرداخت. او از علوم پایه‌ای چون منطق بهره گرفت (ر.ک؛ السماوی، ۱۴۲۲ق، ج ۱: ۲۴۳). وی شاعری بلندقدر با ساختار شعری نو و خوش‌انسجام است. با اینکه چکامه‌هایش را در غایت لطافت و جزالت سروده، تذکره‌نویسان آن‌چنان که باید، به طرح آن نپرداخته‌اند (ر.ک؛ شبر، بی‌تا، ج ۵: ۲۹۶). اما شیخ محمد سماوی با گردآوری پاره‌ای از سروده‌ها و زندگی‌نامه وی که به‌اختصار در *الحصون المنیعة* اثر علی آل کاشف‌الغطاء، *بالیات* از خطیب یعقوبی، *المنتخب* اثر فخرالدین طریحی و *التحفة الناصریة* از ادیب سپاهانی ذکر شده، دیوانی به نام ابن‌داغر فراهم کرده که شمار ابیات آن به ۱۳۵۰ می‌رسد و

چه بسا آنچه که از سروده‌های وی از میان رفته، بسی بیش از این‌ها باشد (ر.ک؛ الامینی، ۱۴۲۱ق، ج ۳: ۲۶). پس از این بیان، اینک به ترجمه و شرح یکی از قصاید وی در مدح پیامبر گرامی اسلام^(ص) می‌پردازیم.

۶. بینامتنیت در چکامه

۱. «عَرَّجَ عَلَيَّ الْمُصْطَفَى يَا سَائِقَ النَّجْبِ عَرَّجَ عَلَيَّ خَيْرِ مَبْعُوثٍ وَخَيْرِ نَبِيٍّ»

یعنی: «ای راننده ستوران راهوار، بر آستان پیامبر برگزیده بایست؛ بر آستان کسی بایست که بهترین فرستادگان و بهترین پیام‌گزاران است».

واژه مبعوث در این بیت تلمیحی است، به آیه ﴿لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ...﴾ (آل عمران / ۱۶۴) و آیه ﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ...﴾ (الجمعه / ۲) که به بعثت پیامبر اکرم^(ص) اشاره دارد و واژه «سائق» نیز یادآور روایتی است که طبری در تاریخش می‌نویسد: «پیامبر، ابوسفیان را دید که بر خری سوار بود و معاویه، دهانه آن را می‌کشید و پسرش، یزید، آن را می‌راند. پس فرمود: خدا دهانه‌کش و سوار و ستوران را لعنت کند» (امینی، ۱۳۸۰، ج ۱۹: ۲۱۹).

۲. «عَرَّجَ عَلَيَّ السَّيِّدِ الْمَبْعُوثِ مِنْ مُضَرٍ عَرَّجَ عَلَيَّ الصَّادِقِ الْمَنْعُوتِ فِي الْكُتُبِ»

یعنی: «بر آستان آن سیدی بایست که از میان تیره مضر برانگیخته شده، راستگوست و وصف او در کتاب‌های آسمانی پیشین آمده‌است».

عبارت «الْمَنْعُوتِ فِي الْكُتُبِ» در این بیت به آیه ﴿الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ...﴾ (الأعراف / ۱۵) و آیه ﴿وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ...﴾ (الصف / ۶) اشاره دارد و کلمه «صادق» در این بیت، یادآور آیه ﴿مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ﴾ (النجم / ۳) می‌باشد.

گرچه شواهد قطعی تاریخی و محتویات کتب مقدسه یهود و نصاری نشان می‌دهد که این‌ها کتاب‌های آسمانی نازل شده بر موسی و عیسی - علیهما السلام - نیستند و دست تحریف به سوی آن‌ها دراز شده‌است، بلکه بعضی از میان رفته‌اند، ولی با این حال، عباراتی در همین کتب تحریف‌یافته دیده می‌شود که اشاره درخور ملاحظه‌ای به ظهور پیامبر اسلام

دارد که جمعی از دانشمندان، آن‌ها را جمع‌آوری نموده‌اند و از این میان، تنها به یک قسمت به عنوان نمونه بسنده می‌شود:

«در تورات، سفر تکوین، فصل ۱۷، شماره ۱۷ تا ۲۰ چنین می‌خوانیم:
ابراهیم به خدا گفت که ای کاش اسماعیل در حضور تو زندگی نماید... خدا
گفت در حق اسماعیل (دعای) تو را شنیدم. اینک به او برکت دادم و او را بارور
گردانیده، به غایت زیاد خواهم نمود و دوازده سرور تولید خواهد نمود و او را
امت عظیمی خواهم نمود» (مکارم شیرازی، ۱۳۵۳، ج ۶: ۴۰۳).

۳. «عَرَّجَ عَلَيَّ رَحْمَةَ الْبَارِي وَنِعْمَتِهِ عَرَّجَ عَلَيَّ الْأَبْطَحِي الطَّاهِرِ النَّسَبِ»

یعنی: «بر آستان آن رحمت و نعمت خداوندی بایست؛ همان که ابطحی و پاک‌نژاد است».
واژه «رحمة» در این بیت به آیه ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾ (الأنبياء/ ۱۰۷) و این
حدیث از پیامبر اکرم (ص) اشاره دارد که می‌فرماید: «من نفرین‌کننده مبعوث نشدم، بلکه مای
رحمت برانگیخته شدم» (الأصبهانی، ۱۴۱۲ق، ج ۱: ۳۹).

واژه «الطَّاهِرِ النَّسَبِ» بر این حقیقت دلالت می‌کند که هیچ کدام از پدران پیامبر اکرم (ص)
مشرك نبوده‌اند؛ چنان که خود می‌فرماید: «پیوسته از صلب مرد طاهری به رحم زن طاهری
منتقل می‌شدم» (الرازی، ۱۴۲۰ق، ج ۱۳: ۳۴). از طرفی، قرآن می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ
نَجَسٌ﴾ (التوبه/ ۲۸). از کنار هم گذاشتن این دو جمله، معلوم می‌شود که هیچ کدام از پدران
پیامبر مشرك نبوده‌اند.

شیعه اتفاق دارند که پدران پیامبر اکرم (ص) تا حضرت آدم (ع) همه مسلمان بوده‌اند.
طبرسی در مجمع‌البیان می‌نویسد:

«آزر، پدر حضرت ابراهیم نبود، بلکه جد مادری یا عمومی او بوده‌است. آنگاه سخن پیامبر
(پیوسته از صلب پاک به رحم پاک منتقل می‌شدم) را نقل می‌کند و می‌نویسد: اگر در بین
پدران پیامبر اکرم (ص) کافری وجود داشت، پیامبر همه را با وصف طهارت توصیف نمی‌کرد،
چون خدای تعالی می‌فرماید: «مشركان نجسند» (طبرسی، ۱۴۱۵ق، ج ۴: ۹۰).

۴. «رَأَىٰ آدَمَ نُورًا بَيْنَ أَرْبَعَةِ لَألَاؤِهَا
۵. فَقَالَ يَا رَبِّ مَنْ هَذَا فَقِيلَ لَهُ
۶. هُمْ أَوْلِيَائِي وَهُمْ ذُرِّيَّةُ لَكُمْ مَا
فَوْقَ سَاقِ الْعَرْشِ مِنْ كُتُبِ
قَوْلِ الْمُحِبِّ وَمَا فِي الْقَوْلِ مِنْ رَبِّ
فَقَرَّ عَيْنًا وَنَفْسًا فِيهِمْ وَطَبَّ

۷. أَمَّا وَحَقِّهِمْ لَوْلَا مَكَانُهُمْ
 ۸. كَلَّا وَلَا كَانَ مِنْ شَمْسٍ وَلَا قَمَرٍ
 ۹. وَلَا سَمَاءٍ وَلَا أَرْضٍ وَلَا شَجَرٍ
 ۱۰. وَلَا جَنَانٍ وَلَا نَارٍ مُّوجَّجَةٍ جَعَلْتُ
 مِنْى لَمَّا دَارَتِ الْأَفْلَاكُ بِالْقُطْبِ
 وَلَا شِهَابٍ وَلَا أَفُقٍ وَلَا حُجُبٍ
 لِلنَّاسِ يُهْمِي عَلَيْهِ وَأَكْفُ السُّحُبِ
 أَعْدَاءَهُمْ فِيهَا مِنَ الْحَطَبِ»

یعنی: «آدم او را از نزدیک بسان پرتویی دید که در میان چهار تن بر بالای عرش کبریایی چون مروارید می درخشید. * گفت: پروردگارا، این کیست؟ پاسخ کسی را شنید که عاشق و دوستدار اوست و سخن پروردگار صادق و درست است. * ایشان دوستان منند و زادگان شما. (آدم و حوا) دیده و جان را به آنان روشن و خوش دار! * سوگند به حقانیت آنان که اگر جایگاه و منزلت والای ایشان در نزد من نمی بود، بی شک گنبدهای گردون به گردش در نمی آمدند. * هرگز خورشید، ماه، اختر فروزان، کرانه آسمان و پرتو آفتابی نبود، * و نه سپهر، زمین و درختی که ابرهای باران را بر آن ببارد. * نه بهشت و نه آتش سوزان دوزخ در کار بود تا دشمنان را هیزم آن گردانم.»

این ابیات به محبوبیت حضرت پیامبر^(ص) نزد خداوند اشاره دارد، به طوری که ایشان را بهانه آفرینش سایر موجودات جهان می داند. همچنین، به حدیث «فضیلت اشباح پنج گانه» اشاره دارد که ابوهیریه به نقل از پیامبر گرامی اسلام^(ص) روایت کرده است:

«چون خدای تعالی آدم ابوالبشر را آفرید و از روح خود در او دمید، آدم متوجه جانب راست عرش شد و پنج شیخ را که در سجود و رکوع بودند، در میان نور دید و گفت: آیا پیش از من دیگری را از خاک آفریده‌ای؟ خداوند فرمود: نه ای آدم! گفت: این اشباح پنج گانه‌ای که در هیأت و صورت خود می بینم، کیانند؟ گفت: اینان پنج تن از فرزندان توآند که اگر نبودند، تو را نمی آفریدم. اینان پنج تن هستند که نام‌هایشان را از اسمای خود درآورده‌ام. اگر ایشان نبودند، بهشت و دوزخ، عرش و کرسی، آسمان و زمین، فرشتگان و انس و جن را نمی آفریدم. پس من محمودم و این محمد است. من عالیم و این علی است. من فاطرم و این فاطمه است. من احسانم و این حسن است و من محسنم و این حسین است. به عزت خود سوگند می خورم که هیچ کسی به سوی من نمی آید که به اندازه خردلی، کینه ایشان در دل داشته باشد، مگر آنکه وی را به دوزخ می اندازم و باک ندارم. ای آدم! اینان برگزیده منند. به

آن‌ها نجات می‌بخشم و به آن‌ها هلاک می‌کنم و چون تو را نیازی باشد، به آنان متوسل شو! پس پیغمبر^(ص) فرمود: ما کشتی نجاتیم که هر کس به آن پیوست، نجات یافت و هر کس روی گرداند، نابود شود. پس هر کس را نیازی به خداوند باشد، او را به ما اهل بیت بخواند» (امینی، ۱۳۸۵، ج ۴: ۱۷۷).

این روایت را شیخ‌الإسلام حموی در باب اول *فرائد السَّمِطین* و خطیب خوارزمی در *المناقب* قریب به همین مضمون آورده‌اند (ر.ک؛ همان: ۱۷۸).

۱۱. «وَقَالَ لِلْمَلَأِ الْأَعْلَىٰ إِلَّا أَحَدٌ يُنَبِّئِي بِأَسْمَائِهِمْ صِدْقًا بِلَا كَذِبٍ
 ۱۲. فَلَمْ يُجِيبُوا فَأَتَبَا آدَمَ بِهِمْ لَهَا يَعْلَمُ مِنَ الْجَبَّارِ مُكْتَسَبٍ
 ۱۳. فَقَالَ لِلْمَلَأِ الْأَعْلَىٰ اسْجُدُوا كَمَلًا لِآدَمَ وَأَطِيعُوا وَاتَّقُوا غَضَبِي»

یعنی؛ «خداوند به فرشتگان گفت: آیا کسی هست تا به درستی و نه به دروغ، نام‌های آنان را به من گزارش دهد؟! * پس آنان پاسخ نگفتند و آدم از ایشان و با دانشی که از خداوند جبار دریافت کرده بود، فرشتگان را از نام و نشان آنان باخبر کرد. * خداوند به فرشتگان گفت: همگی در برابر آدم به خاک افتید، فرمان برید و از خشم من بپرهیزید».

این ابیات به مسئله علم آدم و سجده فرشتگان بر وی اشاره دارد که آیات ﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ * قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ * قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ الْغَيْبِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ * وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ﴾ (البقره / ۳۱-۳۴) مؤید آن است.

آدم به لطف پروردگار صاحب استعداد فوق‌العاده‌ای برای درک حقایق هستی بود. خداوند این استعداد او را به فعلیت رسانید و به گفته قرآن، «همه اسماء (حقایق و اسرار عالم هستی) را به آدم تعلیم داد». البته این آگاهی از علوم، مربوط به جهان آفرینش و اسرار و خواص مختلف موجودات عالم هستی افتخار بزرگی برای آدم بود. در حدیثی داریم که از امام صادق^(ع) پیرامون این آیه سؤال کردند و ایشان فرمودند: «منظور زمین‌ها، کوه‌ها، دره‌ها و بستر رودخانه‌ها (و تمام موجودات) می‌باشد. سپس امام^(ع) به فرشی که زیر پایش گسترده بود، نظری افکند و فرمود: حتی این فرش هم از اموری بوده که خدا به آدم تعلیم داد» (مکارم شیرازی، ۱۳۸۷، ج ۱: ۲۱۷). همچنین، استعداد نام‌گذاری اشیاء را به او ارزانی داشت

تا بتواند آن‌ها را نام‌گذاری کند و دربارهٔ احتیاج، آن‌ها را با ذکر نام بخواند و این خود نعمتی است بزرگ! سپس خداوند به فرشتگان فرمود: «اگر راست می‌گویید، اسمای اشیاء و موجوداتی را که مشاهده می‌کنید و اسرار و چگونگی آن‌ها را شرح دهید»، ولی فرشتگان که چنان احاطه علمی نداشتند، در برابر این آزمایش فروماندند. لذا در پاسخ گفتند: «خداوندا! منزهی تو. جز آنچه به ما تعلیم داده‌ای، چیزی نمی‌دانیم. تو خود عالم و حکیمی» (همان: ۲۱۸).

در اینجا، نوبت به آدم رسید که اسمای موجودات و اسرار آن‌ها را در حضور فرشتگان شرح دهد: «خداوند فرمود: ای آدم! فرشتگان را از اسماء و اسرار این موجودات باخبر کن. هنگامی که آدم آن‌ها را از این اسماء آگاه ساخت، خداوند فرمود: به شما نگفتم که من از غیب آسمان‌ها و زمین آگاهم و آنچه را که شما آشکار یا پنهان می‌کنید، می‌دانم؟». در اینجا، فرشتگان در برابر معلومات وسیع و دانش فراوان این انسان سر تسلیم فرود آوردند و بر آن‌ها آشکار شد که لایق خلافت زمین، تنها اوست (ر.ک؛ همان: ۲۱۹).

۱۴. «وَصَيَّرَ اللَّهُ ذَاكَ النُّورَ مُلْتَمِعًا فِي الْوَجْهِ مِنْهُ يُوعَدُ مِنْهُ مُرْتَقِبٌ»

یعنی: «خداوند با همان نویدی که از وی انتظار می‌رفت، آن فروغ را در روی وی به درخشش واداشت». این بیت به حدیثی از امام سجاد^(ع) اشاره دارد که فرمودند:

«خداوند محمد، علی و یازده تن از فرزندان او را از نور عظمت خویش آفرید و ارواح آنان را در روشنایی نور خود بداشت که پیش از آفرینش مخلوقات، او را عبادت می‌کردند و خدا را به پاکی و قداست می‌ستودند. ایشان امامان از نسل پیامبر خدا^(ص) هستند» (الکلینی الرازی، ۱۳۸۸، ج ۱: ۵۳۱).

۱۵. «وَخَافَ نُوحٌ فَنَاجَى رَبَّهُ فَنَجَا بِهِمْ عَلَى دُسْرِ الْأَوَاحِ وَالْخَشَبِ»

یعنی: «نوح هراسان شد و با پروردگارش به راز و نیاز پرداخت و به (نام) ایشان بر فراز تخته‌ها و چوب‌هایی که با ریسمان استوار شده بودند، (از آب) رهایی یافت».

این بیت به آیهٔ ﴿وَحَمَلْنَاهُ عَلَى ذَاتِ الْأَوَاحِ وَدُسْرٍ﴾ (القمر/ ۱۳) و ماجرای رهایی حضرت نوح^(ع) از طوفان و سوار شدن بر کشتی اشاره دارد که پیامبر اکرم^(ص) نیز در این زمینه فرموده‌اند: «در آیهٔ ﴿وَحَمَلْنَاهُ عَلَى ذَاتِ الْأَوَاحِ وَدُسْرٍ﴾، منظور از الواح، چوب‌های کشتی و منظور از "دُسْر"، ما هستیم. اگر ما نبودیم، کشتی حرکت نمی‌کرد» (الحسینی الميلانی، ۱۳۸۱، ج

۴: ۲۸۴). اما چنان که مؤلف مفردات می‌گوید: «دُسْرُ جمع دِسار و در اصل به معنی راندن شدید توأم با قهر است» (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق: ۳۱۴). بنابراین، از آنجا که میخ با ضربه‌های شدیدی که بر آن وارد می‌شود، در چوب و مانند آن فرومی‌رود، به آن «دِسار» گفته‌اند. اما بعضی از مفسران این کلمه را به معنی طناب تفسیر کرده‌اند و آن را اشاره به طناب‌های بادبان کشتی و مانند آن می‌دانند (ر.ک؛ مکارم شیرازی، ۱۳۵۳، ج ۲۳: ۳۳).

۱۶. «وَفِي الْجَحِيمِ دَعَا اللَّهَ الْخَلِيلُ بِهِمْ فَأُخْمِدَتْ بَعْدَ ذَاكَ الْحَرُّ وَاللَّهَبُ»

یعنی؛ «ابراهیم در آن آتش بسیار شعله‌ور، خداوند را به (نام) ایشان خواند و پس از آن، زبانه و گرمای آتش به سردی گرایید!».

این بیت به آیات ﴿فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا اقْتُلُوهُ أَوْ حَرِّقُوهُ فَأَنْجَاهُ اللَّهُ مِنَ النَّارِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾ (العنکبوت / ۲۴) و ﴿قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ﴾ (الأنبياء / ۶۹) اشاره دارد که حضرت ابراهیم^(ع) از آتشی که نمرود برافروخته بود، جان سالم به در بردند.

در الخصال از امام صادق^(ع) نقل شده‌است:

«کلماتی که آدم^(ع) از پروردگارش دریافت و توبه او پذیرفته شد، این بود که گفت: پروردگارا، به حق محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین^(ص) توبه مرا قبول فرما. پس توبه او پذیرفته شد و خداوند بسیار توبه‌پذیر و مهربان است» (الصدوق، ۱۳۶۲: ۳۰۵).

۱۷. «وَقَدْ دَعَا اللَّهُ مُوسَىٰ إِذْ هُوَ صَعِقًا بِحَقِّهِمْ فَجَا مِنْ شِدَّةِ الْكَرْبِ»

یعنی؛ «آنگاه که صاعقه فرود آمد، موسی خدا را به عظمت آنان قسم داد و آنگاه بود که از شدت اندوه رهایی یافت».

این بیت به آیه ﴿وَلَمَّا جَاءَ مُوسَىٰ لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبُّ أَرِنِي أَنظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ نَرَاكَ وَلَكِنِ انظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي فَلَمَّا تَجَلَّىٰ رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَىٰ صَعِقًا فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ﴾ (الأعراف / ۱۴۳) و نیز به آیه ﴿وَنَجِّنَاهُ وَأَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ﴾ (الصافات / ۷۶) اشاره دارد.

امام حسن عسگری^(ع) فرمودند:

«وقتی موسی^(ع) به دریا رسید، خداوند به او وحی کرد: به بنی‌اسرائیل بگو که توحید مرا تجدید کنند و به قلب‌های خود ذکر محمد^(ص)، سید و سرور بندگانم را فرمان دهید و نفوس خود را در ولایت علی، برادر و وصی محمد و اهل بیت طیبین او عادت دهید و بگویید: خداوند! تو را به جاه و مقام ایشان سوگند، ما را از روی این آب عبور بده: اللَّهُمَّ بِجَاهِهِمْ جَوِّزْنَا عَلَى مَتْنِ هَذَا الْمَاءِ يَتَحَوَّلُ لَكُمْ أَرْضًا. آن وقت من زمین خود را برایتان تغییر می‌دهم. موسی^(ع) این مطلب را به آنان ابلاغ کرد. آن‌ها گفتند: تو می‌خواهی ما را به کاری وادار کنی که از آن کراهت داریم و هیچ راه دیگری برای فرار از فرعونیان نداریم؟! کالب‌بن یوحنا در حالی که سوار بر چهارپایی بود، به موسی^(ع) عرض کرد: ای پیامبر خدا! آیا خداوند تو را به این امر فرمان داده‌است که ما این مطالب را بگوییم و وارد آب شویم؟ (در حالی که طول آن خلیج چهار فرسخ بود).

موسی^(ع) فرمود: آری، پس کالب‌بن یوحنا به توحید پروردگار، نبوت محمد و ولایت علی و اولاد اطهرش - علیهم‌السلام - همان طور که امر شده بود، شهادت داد و گفت: خداوند! به جاه و منزلت این افراد، ما را از روی این آب به سلامت بگذران. سپس از اسب پیاده شد و قدم بر سطح آب گذاشت و تا آخر خلیج پیش رفت و آنگاه به سوی مردم بازگشت و گفت: ای بنی‌اسرائیل! از موسی پیروی کنید. چون این دعا کلید درهای بهشت و قفل درهای دوزخ و نازل‌کننده روزی و جلب‌کننده رضایت خداوند خالق و قادر بر بندگان است: مِفْتَاحُ أَبْوَابِ الْجَنَانِ وَمَغَالِيقُ أَبْوَابِ النَّيْرَانِ وَمُسْتَنْزِلُ الْأَرْزَاقِ وَجَالِبُ عَلَى عَيْبِ اللَّهِ وَإِمَائِهِ رِضَاءَ الْمُهَيَّمِينَ الْخَلَاقِ. اما آن‌ها خودداری کردند و گفتند: ما فقط از روی زمین عبور می‌کنیم. بنابراین، خداوند به موسی^(ع) وحی کرد: ای موسی! با عصای خود بر دریا بزن: ﴿اَضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ﴾ (الشعراء/ ۶۳) و بگو: خداوند! به جاه محمد و خاندان طاهرش، این آب را بشکاف: اللَّهُمَّ بِجَاهِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ لَمَّا فَلَقْتَهُ. موسی چنین کرد و آب شکافته شد و زمین در میان آن‌ها تا آخر خلیج آشکار شد. پس موسی^(ع) به آن‌ها گفت: وارد شوید! گفتند: زمین خیس است و ما می‌ترسیم در آن فروروییم. پس خداوند وحی کرد: ای موسی! بگو: به جاه محمد و آل اطهر او این زمین را خشک فرما! موسی چنین گفت و

خداوند باد صبا را به آنجا فرستاد و زمین را خشک کرد. سپس خداوند - عزوجل - در عهد محمد (ص) در قرآن کریم به بنی‌اسرائیل فرمود: با اینکه می‌دانید گذشتگان شما به واسطه کرامت محمد (ص) و دعای تقریبی که موسی (ع) به درگاه الهی بیان کرد، نجات یافتند، چگونه تعقل نمی‌کنید و امروز که مشاهده ظهور آن پیامبر منجی و موعود هستید، به او ایمان نمی‌آورید؟» (النوری، ۱۴۰۸ق، ج ۵: ۲۳۳-۲۳۴).

۱۸. «فَظَلُّ مُنْتَقِلًا وَاللَّهُ حَافِظُهُ عَلَى تَنَقُّلِهِ مِنْ حَادِثِ النُّوَبِ
 ۱۹. حَتَّى تَقْسَمَ فِي عَبْدِ اللَّهِ مَعًا وَفِي أَبِي طَالِبٍ عَنِ عَبْدِ مَطْلَبٍ
 ۲۰. فَأَوْدَعَ اللَّهُ ذَاكَ الْقِسْمَ أَمْنَةً يَوْمًا إِلَى أَجَلٍ بِالحَمَلِ مُقْتَرِبٍ»

یعنی؛ «آن فروغ همچنان از پستی به پشت دیگر منتقل شد و در این جابجایی‌ها، خداوند در برابر پیشامدها نگرهبان آن بود. * تا به عبدالمطلب رسید و به دو نیمه شد؛ نیمی در عبدالله پدر پیامبر جای گرفت و نیمی در ابوطالب، پدر علی. روزی، خداوند آن بخش (نخست) را تا هنگام زادن در آمنه به امانت گذارد».

این ابیات به خلقت نوری پنج تن آل عبا^(ع) قبل از آفرینش دنیا و حفاظت خداوند از ایشان تا میلادشان اشاره دارد. عکرمه از پدرش و جدش از عبدالله بن عباس در ذیل آیه ﴿وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا﴾ چنین روایت نموده‌است:

«در این آیه است که خدای تعالی علقه را شنبه بیافرید و در صلب آدم نهاد. آنگاه از صلب آدم به صلب شیث رسانید، آنگاه آن را از اصلاب طاهرین به ارحام مطهرات می‌گردانید و آنگاه آن را دو نیمه کرد: یک نیمه در صلب عبدالله نهاد و یک نیمه در صلب ابوطالب. از نیمه اول و فاضل‌تر مرا آفرید که محمدم و به من نبوت، رسالت و کتاب داد و از نیمه دیگر علی را آفرید و او را طهارت، شجاعت و وصیت بخشید؛ یعنی من و علی را از یک نور آفرید» (ابوالفتوح الرازی، ۱۳۷۶، ج ۱۴: ۲۴۵).

۲۱. «حَتَّى إِذَا وَضَعَتْهُ أُنْهَدَّ مِنْ فَرْعٍ
 ۲۲. وَأَنْشَقَّ أَيُّوَانُ كَسْرَى وَأَنْطَفَتْ
 ۲۳. تَسَاقَطَتْ أَنْجُمُ الْمَلَائِكِ مُؤَذِّنَةٌ
 رُكْنُ الضَّلَالِ وَنَادَى الشَّرْكَ بِالحَرْبِ
 حَذْرًا نِيرَانَهُمْ وَأَقْرَأَ الكُفْرَ بِالْغَلْبِ
 بِالرَّجْمِ فَاحْتَرَقَ الْأَصْنَامُ بِاللَّهَبِ»

یعنی؛ «آنگاه که او را زاد، بنیان گمراهی از سر بیم فرو ریخت و شرک، اعلان پیکار نمود. ایوان کسری شکافت و آتش (آتشکده‌های) آنان از سر ترس خاموش گشت و کفر به شکست خود اقرار کرد. اختران پادشاهان فرو ریختند و خبر از سرنگونی دادند و بت‌ها در آتش سوختند». این ابیات به معجزات و رخداد‌های زمان ولادت پیامبر^(ص) اشاره دارد که شیخ صدوق در کتاب *مالی* به سند خود از امام صادق^(ع) روایت کرده‌است که ایشان فرمودند: ابلیس به آسمان‌ها بالا می‌رفت و چون حضرت عیسی^(ع) به دنیا آمد، از سه آسمان ممنوع شد و تا چهار آسمان بالا می‌رفت، اما هنگامی که رسول خدا^(ص) به دنیا آمد، او و شیاطین با پرتاب ستارگان، از همه آسمان‌های هفتگانه ممنوع شدند. قریش که چنین دیدند، گفتند: قیامتی که اهل کتاب می‌گفتند، برپا شده‌است!... همه بت‌ها در صبح آن شب به رو درافتاد و هیچ بتی در آن روز بر سر پا نبود و ایوان کسری در آن شب شکست خورد و چهارده کنگره آن فروریخت و دریاچه ساوه خشک و وادی سماوه پر از آب شد. آتشکده‌های فارس که هزار سال بود خاموش نشده بودند، در آن شب خاموش شدند. همچنین، موبدان فارس در خواب دیدند که شترانی سخت، اسبان عربی را یدک می‌کشند و از دجله عبور کردند و در بلاد آن‌ها پراکنده شدند. طاق کسری از وسط شکست خورد و رود دجله در آن وارد شد. در آن شب، نوری از سمت حجاز برآمد و همچنان به سمت مشرق رفت تا بدانجا رسید. فردای آن شب، تخت هر پادشاهی سرنگون شد و خود آن‌ها گنگ شدند و در آن روز سخن نمی‌گفتند. دانش کاهنان ربوده شد و سحر جادوگران باطل گردید و هر کاهنی که بود، از تماس با همزاد شیطانی خود ممنوع شد و میان آن‌ها جدایی افتاد... در آن شب، ابلیس یاران خود را به یاری طلبید و چون اطرافش جمع شدند، به او گفتند: ای سرور! چه چیز تو را به هراس و وحشت افکنده‌است؟! گفت: وای بر شما! از سر شب تا حال، اوضاع آسمان و زمین را دگرگون می‌بینم. به طور قطع روی زمین اتفاق تازه و بزرگی رخ داده که از زمان ولادت عیسی بن مریم تاکنون سابقه نداشته‌است. اینک بگردید و ببینید که این اتفاق چیست؟! آن‌ها پراکنده شدند و برگشتند و اظهار داشتند که ما رویداد تازه‌ای ندیدیم. ابلیس گفت: این کار خود من است. آنگاه در دنیا به جستجو پرداخت تا به مکه رسید و مشاهده کرد که فرشتگان اطراف آن را گرفته‌اند. خواست وارد حرم شود که فرشتگان بر او بانگ زده، مانع ورودش شدند. پس به سمت غار حرا رفت و چون گنجشکی گردید و خواست درآید که

جبرئیل بر او نهیب زد: برو ای دورشده از رحمت حق! ابلیس گفت: ای جبرئیل! از تو سؤال دارم؟ گفت: بگو! پرسید: از دیشب تاکنون چه رویداد تازه‌ای در زمین رخ داده‌است؟ پاسخ داد: محمد^(ص) به دنیا آمده‌است. شیطان پرسید: مرا در او بهره‌ای هست؟ گفت: نه. پرسید: در امت او چطور؟ گفت: آری! ابلیس که این سخن را شنید، گفت: خشنود و راضی‌ام (ر.ک؛ رسولی محلاتی، ۱۳۷۱، ج ۱: ۱۶۲-۱۶۵).

«۲۴. حَتَّىٰ إِذَا حَازَ سِنَّ الْأَرْبَعِينَ دَعَا رَبِّي بِهِ فِي لِسَانِ الْوَحْيِ بِالْكِتَابِ»

یعنی؛ «تا اینکه محمد به چهل سالگی رسید و پروردگارش او را در زبان وحی با نامه‌ای آسمانی بخواند».

این بیت بر مبعوث شدن حضرت محمد^(ص) به نبوت در سن چهل سالگی و نازل شدن قرآن بر ایشان دلالت دارد.

۲۵. «فَقَالَ لَيْتَكَ مِنْ دَاعٍ وَأَرْسَلَهُ إِلَى الْبَرِّيَّةِ مِنْ عَجَمٍ وَمِنْ عَرَبٍ

۲۶. فَأَظْهَرَ الْمُعْجَزَاتِ الْوَاضِحَاتِ لَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَلَمْ يُحْذَرْ وَلَمْ يُهَبْ»

یعنی؛ «او گفت: لیبیک ای فراخواننده من! آنگاه او را به سوی عرب و عجم فرستاد. * برای ایشان با دلایل روشن، معجزات آشکاری نمایان ساخت و نه‌راسید و پروایی به دل راه نداد». واژه «البینات» با آیه ﴿وَلَمْ تَكُ تَأْتِيكُمْ رَسُولُكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا بَلَىٰ﴾ (الغافر / ۵۰) تناس یا بینامتنیت لفظی دارد.

۲۷. «أَرَاهُمُ الْآيَةَ الْكُبْرَىٰ فَوَا عَجَبًا مَا بِالْهُمُ خَالَفُوا مِنْ أَعْجَبِ الْعَجَبِ»

یعنی: «آیت بزرگ را به ایشان نمود و شگفتا! آنان را چه شد که با او ناسازگاری کردند؟ این از شگفت‌انگیزترین شگفتی‌هاست».

این بیت به آیه ۱۵۹ سوره مبارکه بقره اشاره دارد که در مذمت و سرزنش کتمان‌کنندگان حق نازل شده‌است و به «آیه کتمان» معروف است: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا آتَانَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ﴾. جلال‌الدین سیوطی در شأن نزول این آیه از ابن عباس نقل کرده‌است:

«چند نفر از مسلمانان چون معاذبن جبل، سعدبن معاذ و خارجه‌بن زید از دانشمندان یهود درباره برخی مطالب تورات که با ظهور و بعثت پیامبر اسلام^(ص) ارتباط داشت، سؤال‌هایی کردند، ولی آنان واقع‌مطلب و حقیقت‌امر را کتمان

کرده، توضیحی ندادند. لذا آیه مورد بحث نازل شد و مسئولیت کتمان حق را به آن‌ها گوشزد کرد» (مکارم شیرازی، ۱۳۸۷، ج ۱: ۵۴۶).

گرچه روی سخن در این آیه - طبق شأن نزول - به علمای یهود است، ولی این معنی هرگز مفهوم آیه را که یک حکم کلی و عمومی درباره کتمان کنندگان حق بیان می‌کند، محدود نخواهد کرد. از این آیه به خوبی استفاده می‌شود که هم خدا و هم تمام بندگان و فرشتگان او از این کار بیزارند و به تعبیر دیگر، کتمان حق، عملی است که خشم همه طرفداران حق را برمی‌انگیزد. چه خیانتی از این بالاتر که دانشمندان آیات خدا را که امانت‌های اوست، به سبب منافع شخصی خویش کتمان کنند و مردم را به گمراهی بکشانند؟! (ر.ک؛ همان: ۵۴۷). در کتاب‌های تفسیری شیعه آمده‌است که این آیه شامل کتمان فضایل اهل بیت^(ع) نیز می‌شود و در برخی از روایات، مراد از این آیه، کتمان امامت و خلافت خاندان پیامبر^(ع) بیان شده‌است (ر.ک؛ اقبال، ۱۳۸۹: ۴۶۲).

۲۸. «رَأَمَتْ بَنُو عَمِّهِ تَبَيْتَهُ سَحْرًا فَعَادَ مِنْهُمْ رَسُولُ اللَّهِ بِالْهَرَبِ
۲۹. وَبَاتَ يُفَدِّيهِ خَيْرُ الْخَلْقِ حَيْدَرَةً عَلَى الْفِرَاشِ وَفِي يُمْنَاهُ ذُو شَطْبٍ»

یعنی: «عموزادگانش خواستند سپیده‌دم به منزلش حمله کنند و پیامبر از دست ایشان به گریختن پناه برد. * حضرت حیدر، برترین آفریدگان، جان برکف و شمشیر به دست در بستر وی آرامید.»

این ابیات به آیه ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ﴾ (البقره/ ۲۰۷) و ماجرای «لیلة المبیّت» اشاره دارد.

احمد بن اسحاق یعقوبی در کتاب تاریخ خود ماجرای لیلة المبیّت را چنین نقل می‌کند:

«قریش بر قتل پیامبر خدا اجتماع کردند و گفتند که ابوطالب مرده است و اکنون دیگر کسی نیست که او را یاری کند. پس همگی اتفاق کردند که از هر قبیله، جوانی قوی بیاورند و همه با هم پیامبر^(ص) را یکباره با شمشیرهایشان بزنند تا بنی‌هاشم قدرت جنگ با همه قریش را نداشته باشد. پس چون این خبر به پیامبر خدا رسید، در تاریکی شب با ابوبکر بیرون آمد. پیامبر^(ص) علی^(ع) را بر بسترش نهاد تا امانت‌هایی را که نزد او بود، بازگرداند و خود به سمت غار روانه و در آن پنهان شد. قریش نزد بستر پیامبر خدا آمدند و علی^(ع) را یافتند.

گفتند: پسرعمویت کجاست؟ گفت: شما به او گفتید که از شهر ما بیرون رو! او هم رفت. پس به دنبال ردّ پایش رفتند، ولی او را نیافتند» (یعقوبی، بی‌تا، ج ۲: ۳۹).

طبرسی نیز به نقل از ابن عباس در مجمع‌البیان نوشته‌است: «این آیه در شأن حضرت علی (ع) و پس از خروج پیامبر (ص) از مکه به سوی مدینه و خوابیدن امام در بستر آن حضرت، بین مکه و مدینه نازل گردید» (طبرسی، ۱۴۱۵ق، ج ۲: ۵۷).

واژه «خَيْرُ الْخَلْقِ» نیز در این بیت به آیه ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ﴾ (البینة / ۷) نظر دارد که به نقل از تفاسیر شیعی و سنی در فضیلت حضرت علی (ع) نازل شده‌است.

۳۰. «فَادْبَرُوا إِذْ رَأَوْا غَيْرَ الَّذِي طَلَبُوا وَأَوْغَلُوا لِرَسُولِ اللَّهِ فِي الطَّلَبِ
 ۳۱. «فَرَأَيْهِمْ عَنكَبُ فِي الْغَارِ إِذْ جَعَلَتْ
 ۳۲. حَتَّى إِذَا رَدَّهُمْ عَنْهُ إِلَّا لَهُ مَضَى ذَاكَ النَّجِيبُ عَلَى الْمَهْرِيَّةِ الثُّجُبِ»

یعنی؛ «وقتی آنچه در پی آن بودند، نیافتند، بازگشتند و به جستجوی پیامبر شتافتند. عنکبوتی که بر دهانه غار می‌تنید و تاروپود جدید بافته بود، ایشان را به شک انداخت. تا آنگاه که خداوند ایشان را از او منصرف کرد، آن مرد کریم سوار بر اسبی راهوار (از آنجا) دور شد». این ابیات به اتفاقات پس از ماجرای لیلۃ‌المبیت و تنیده شدن تار عنکبوت بر دهانه غار ثور که سبب انحراف مشرکان و نجات پیامبر اکرم (ص) از دست ایشان شد، پرداخته‌است و به شأن نزول آیه ﴿وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ﴾ (الأنفال / ۳۰) و آیه ﴿إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا﴾ (التوبه / ۴۰) اشاره دارد.

در الدر المنثور آمده‌است که ابن سعد و ابن مردویه از ابن مصعب روایت کرده‌اند که گفت:

«من انس بن مالک، زید بن ارقم و مغیره بن شعبه را دیده بودم و از آنان شنیدم که با خود چنین گفتگو می‌کردند که رسول خدا (ص) وقتی آن شب وارد غار شد. خداوند درختی را به امر خود در برابر روی پیغمبرش رویانید، به طوری که به کلی آن حضرت را از چشم بینندگان پوشانید و عنکبوت را دستور داد تا دم در غار در برابر رسول خدا (ص) تار بتند تا او هم با تارهای خود آن جناب را از

بینندگان مستور سازد و دو کبوتر وحشی را دستور داد تا در دهانه غار بایستند. جوانان قریش که هر یک از یک دودمان بودند، سر و کله‌هایشان با چوب‌دستی، شمشیر و چماق پیدا شد و همچنان نزدیک غار می‌شدند تا آنجا که فاصله آنان با آن جناب بیش از چهل ذراع نماند. در آن میان، یکی از ایشان با عجله نزدیک آمد و نگاهی در غار انداخت و برگشت. بقیه نفرات پرسیدند: چرا درون غار را تفحص نکردی؟! گفت: من یک جفت کبوتر وحشی در دهانه غار دیدم و فهمیدم که معقول نیست کسی در غار باشد...» (السیوطی، ۱۴۱۴ق، ج ۴: ۲۰۱).

روایاتی که غار نامبرده را غار واقع در کوه ثور معرفی می‌کنند، بسیار زیاد است. این کوه تقریباً در چهارفرسخی مکه قرار دارد. در قصص‌الأنبیاء آمده که رسول خدا (ص) سه روز در آن غار بماند و بعد از آن، خدای تعالی به آن حضرت اجازه مهاجرت داد و فرمود: «ای محمد! از مکه بیرون رو که بعد از ابوطالب دیگر تو را در آن یاوری نیست» (الراوندی، ۱۴۰۹ق: ۳۳۷).

۳۳. «فَحَلَّ دَارَ رَجَالٍ بَايَعُوهُ عَلَيَّ
 ۳۴. فِي كُلِّ يَوْمٍ لِمَوْلَى الْخَلْقِ وَأَقَعْتُ
 ۳۵. يَمْشِي إِلَيَّ حَرِيْبِهِمْ وَاللَّهُ نَاصِرُهُ
 أُعْدَاءَهُ فِدْمَاءُ الْقَوْمِ فِي صُوبِ
 مِنْهُ عَلَيَّ عَابِدِي الْأَوْثَانِ وَالصُّلْبِ
 مَشَى الْغَفْرَانَةُ فِي غَابِ الْقَنَا السَّلْبِ»

یعنی: «او در منزل مردانی اقامت گزید که با وی علیه دشمنانش بیعت نمودند. پس خون این گروه جاری است (خونشان ریخته خواهد شد). * هر روز میان سرور آفریدگان با بت پرستان و نصرانیان گیرورداری درمی‌گرفت. * با یاری خداوند به نبرد با ایشان رفت؛ گویی ماده شیری به میان نیزه‌زار بلند و انبوه گام می‌نهد».

جمله «وَاللَّهُ نَاصِرُهُ» اشاره‌ای است بر آیاتی که از یاری خداوند در جنگ‌ها و غزوات پیامبر خبر می‌دهد؛ از جمله آیات ۲۵ سوره توبه، آیه ۱۲۳ سوره آل عمران، آیه ۴۰ سوره حج و آیه ۵۱ سوره غافر.

۳۶. «فِي فِتْيَةٍ كَالْأَسْوَدِ الْمُحَدَّرَاتِ لَهَا
 ۳۷. عَافُوا الْمَعَاقِلَ لِلْبَيْضِ الْحِسَانِ
 ۳۸. فَالْحَقُّ فِي فَرْحٍ وَالْدِّينُ فِي مَرْحٍ
 بَرَائِنُ مِنْ رِمَاحِ الْخَطِّ وَالْقُضْبِ
 فَمَا مَعَاقِلُ أَقْوَمَ غَيْرَ الْبَيْضِ وَالْيَلْبِ
 الشَّرْكَ فِي تَرْحٍ وَالْكَفْرُ فِي نَصْبِ»

یعنی؛ «در میان جوانمردانی که به شیران ترسناکی مانند و چنگال‌هایی از نیزه‌های خطی و شمشیرهای برآن دارند. * پناهگاه‌های امن را به مهرویان و محبوبان خود دادند و خود به شمشیر و نیزه پناه بردند. * این در حالی بود که دین اسلام رو به فرح و شادمانی بود و کفر و شرک، در رنج و غم».

واژه‌های «فَرَح و مَرَح» در این بیت به آیه ﴿ذَلِكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَفْرَحُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَبِمَا كُنْتُمْ تَمْرَحُونَ﴾ (الغافر / ۷۵) اشاره دارد.

۳۹. «حَتَّى اسْتَرَّاحَ نَبِيُّ اللَّهِ قَاضِيَةً بِهَيْمٍ وَرَاحَتُهُمْ فِي ذَلِكَ التَّعَبِ»

یعنی؛ «تا اینکه پیامبر خدا با نابودی ایشان آسوده گشت و آسایش آنان در همان محنت بود». این ابیات به حوادث پس از لیلۃ‌المبیت اشاره دارد که به هجرت پیامبر اسلام (ص) از مکه به سوی مدینه انجامید و نیز جنگ‌هایی که مشرکان مکه و سایر غیرمسلمانان با هدف نابودی اسلام ترتیب دادند.

وقتی که دشمن، پیامبر (ص) را از دسترس خویش دور دید، راه مبارزه مسلحانه را در پیش گرفت تا اگر نتوانست روحیه مسلمانان را تضعیف کند و آنان را از ایمان و عقیده‌شان برگرداند، با نیروی شمشیر از گسترش دین اسلام جلوگیری کند (ر.ک؛ مکارم شیرازی، ۱۳۸۲، ج ۱: ۵۷). بدین منظور، ابتدا مردان اهل مکه و آنگاه جنگاوران قبایل دیگر را آماده کردند و جنگ‌هایی را علیه مسلمانان ترتیب دادند که ابتدای آن، جنگ بدر و اوج آن، جنگ احزاب بود که کفار و مشرکان از تمام امکانات و قوای خود استفاده کردند و همه قبایل و طوایف عرب را به جنگ اسلام، یکپارچه و تجهیز کردند تا پیامبر (ص) و مردان مسلمان را بکشند و اموال آن‌ها را به غارت ببرند و خانه‌های آن‌ها را خراب کنند و زنان و دختران آن‌ها را به اسارت بگیرند و در نتیجه، دین اسلام را نابود سازند (ر.ک؛ همان: ۵۸). اما سرانجام، این جنگ بدون درگیری و خونریزی به سود مسلمانان پایان پذیرفت؛ زیرا به فرمان خداوند، سپاه دشمن گرفتار طوفان شدیدی شد. چادرهای آنان از جا کنده شده، حتی دیگ‌های غذای آنان واژگون شد. ترس و بی‌اعتمادی عجیبی بر سپاه کفر چیره شد. علاوه بر این، لشکریان نامرئی خداوند هم به جنگ با کفار پرداختند. این پیروزی بزرگ مسلمانان چنان بر عظمت و اقتدار اسلام افزود که کفار مکه و یا حتی سرزمین‌های اطراف، اندیشه جنگ با مسلمانان و تجاوز به حریم اسلام را به خود راه ندادند. بدین سبب بود که چندی

بعد مکه و مکیان بی‌هیچ مقاومتی تسلیم پیامبر^(ص) و سپاه اسلام شدند و اسلام قدرت بی‌منزاع سرزمین عربستان شد (ر.ک؛ همان: ۵۹).

۴۰. «يَا مَنْ بِهِ أَنْبِيَاءُ اللَّهِ قَدْ خُتِمُوا فَلَيْسَ مِنْ بَعْدِهِ فِي الْعَالَمِينَ نَبِيٌّ»

یعنی؛ «ای کسی که با او پیامبران الهی پایان پذیرفتند و پیامبری پس از وی در جهان نخواهد بود».

این بیت به آیه ﴿مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا﴾ (الأحزاب / ۴۰)، یعنی به مسئله ختم رسالت به وسیله پیامبر گرامی اسلام اشاره می‌کند. امام علی^(ع) نیز در خطبه ۱۳۳ نهج البلاغه در این زمینه در وصف پیامبر اکرم^(ص) می‌فرماید:

«خدا پیامبر^(ص) را پس از یک دوران طولانی که دیگر پیامبران نبودند، فرستاد؛ زمانی که میان طرفداران مذاهب گوناگون نزاع درگرفته بود و راه اختلاف می‌پیمودند. پس او را در پی پیامبران فرستاد و وحی را با فرستادن پیامبر^(ص) ختم فرمود. پس پیامبر^(ص) با تمام مخالفانی که به حق پشت کردند و از آن منحرف گشتند، به مبارزه پرداخت» (شریف‌الرضی، ۱۳۸۶: ۲۵۱).

۴۱. «إِنْ كُنْتَ فِي دَرَجَاتِ الْوَحْيِ خَاتِمَهُمْ فَأَنْتَ أَوْلَهُمْ فِي أَوْلِ الرُّتَبِ»

یعنی؛ «اگر تو واپسین کسی هستی که وحی خداوندی را گرفت، اما اولین آنانی و در آغاز همگان جای داری».

این بیت اشاره دارد به حدیثی از امام صادق^(ع) که فرمود:

«یکی از قریش به رسول خدا^(ص) گفت: شما که آخرین و پایان پیغمبران هستی، به چه سبب (در مقام و رتبه) از همه پیش افتادی؟! فرمود: زیرا من نخستین کسی بودم که به پروردگار ایمان آورد و نخستین کسی که پاسخ گفت، زمانی که خدا از پیغمبران پیمان گرفت و آن‌ها را بر خودشان گواه ساخت که مگر نه این است که من پروردگار شما هستم؟! گفتند: بلی! من نخستین پیغمبری بودم که آری گفت. پس سبقت من بر پیغمبران به واسطه اقرار به خدا بود (که پیش از همه گفتم)» (الکلینی الرازی، ۱۳۸۸، ج ۲: ۳۲۷).

۴۲. «قَدْ بَشَّرْتُ بِكَ رَسُولُ اللَّهِ فِي أُمَّمٍ خَلَّتْ فَمَا كُنْتَ فِيمَا بَيْنَهُمْ بَغِيٌّ»

یعنی: «فرستادگان خداوند در میان مردمان پیشین، آمدنت را نوید دادند و تو میان ایشان ناشناخته نبودی!».

این بیت به موضوع بشارت آمدن پیامبر در میان امت‌های پیشین و آیه ﴿يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ﴾ (الصف / ۶) اشاره دارد.

۴۳. «شَهَدْتُ أَنْكَ أَحْسَنْتَ الْبَلَاغَ فَمَا تَكُونُ فِي بَاطِلٍ يَوْمًا بِمُنْجَذِبٍ»

یعنی: «گواهی می‌دهم که تو پیام خداوند را نیکو رساندی و یک روز هم به سمت ناحق نگرویدی».

این بیت به آیه تبلیغ ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴾ (المائدة / ۶۷) اشاره دارد.

عیاشی در کتاب تفسیر خود از ابن عباس و جابر بن عبدالله انصاری روایت می‌کند:

«خداوند متعال به پیامبرش امر کرد که علی^(ع) را به امامت مردم نصب کند

و مردم را از ولایت او باخبر نماید. پیامبر خوف کرد که مردم بگویند

پسرعمویش را جانشین خود کرده‌است و از این دستور پیروی نکنند. پس

خداوند بر پیامبر وحی نازل کرد: يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ... پس رسول خدا^(ص)

ولایت علی^(ع) را در روز غدیر خُم اعلام کرد» (العیاشی، ۱۳۸۰، ج ۱: ۳۳۱).

علامه امینی نیز در کتاب العُدیر، سی حدیث از احادیث اهل سنت را برشمرده‌است که

این آیه را درباره ولایت علی بن ابی طالب و واقعه غدیر خُم می‌دانند. پس روایاتی که در این

زمینه وارد شده، متواتر است (ر.ک؛ امینی، ۱۳۸۱، ج ۱: ۲۲۳-۲۱۴).

۴۴. «حَتَّى دَعَاكَ إِلَهِي فَاسْتَجَبْتَ لَهُ حُبًّا وَمَنْ يَدْعُهُ الْمَحْبُوبُ يُسْتَجَبُ

۴۵. وَقَدْ نَصَبْتَ لَهُمْ فِي دِينِهِمْ خَلْفًا وَكَانَ بَعْدُكَ فِيهِمْ خَيْرٌ مِمَّنْ نَصَبَ

۴۶. لَكِنِّهِمْ خَالَفُوهُ وَابْتَغَوْا بَدَلًا تَخَيَّرُوهُ وَلَيْسَ النَّبْعُ كَالْغَرَبِ»

یعنی: «تا آنگاه که خدای من تو را خواند و تو از سر مهر پاسخ دادی و هرکس که

معشوق او را فراخواند، اجابتش کند. * برای ایشان در آیین ایشان جانشینی اختیار نمودی که

پس از تو بهترین برگزیدگان در میانشان بود. * اما آن‌ها با وی مخالفت نمودند و جانشین

دیگری را طلبیدند. او را برگزیدند، ولی ندانستند که آب جوشیده از سرچشمه با آبی که از دَلو بچکد، تفاوت دارد».

این ابیات به ماجرای نصب خلافت حضرت علی^(ع) در روز غدیر و غضب آن از ایشان در ماجرای سقیفه اشاره دارد. به نقل از صاحب *البدایة والنهایة*، فردای روز سقیفه، ابوبکر به منبر رفت و پس از سخنان عمر، به مردمی که با او بیعت کردند، فرمود: «ای مردم! مرا که بهتر از شما نیستم، به کار شما گماشتند...» (ابن کثیر، ۱۳۹۸، ج ۵: ۲۴۸). ابن قتیبه دینوری نیز در *الإمامة والسیاسة* می‌نویسد: «أَنَّ أَبَا بَكْرٍ خَطَبَ النَّاسَ بَاكِيًا فَقَالَ لَا حَاجَةَ لِي فِي بَيْعَتِكُمْ أَقِيلُونِي بَيْعَتِي» (الدینوری، بی‌تا، ج ۱: ۲۰).

احمد بن حنبل و بسیاری از بزرگان اهل سنت، داستان بیعت خلیفه دوم را چنین نقل می‌کنند:

«براهین عازب می‌گوید: در حجة الوداع همراه رسول خدا بودیم. زیر درخت‌ها را تمیز کردند. فرمان اقامه نماز جماعت صادر شد. سپس رسول خدا^(ص) دست علی را گرفت و سمت راستش قرار داد و فرمود: آیا من نسبت به مؤمنان از جان آنان به خودشان برتر نیستم؟ گفتند: آری! فرمود: آیا همسران من مادران شما نیستند؟ گفتند: آری! فرمود: این علی رهبر است و من رهبر او هستم. خداوند! دوست بدار آن که علی را دوست بدارد و دشمن بدار دشمن او را. عمر گفت: مبارک باشد بر تو ای علی! تو اکنون مولا و رهبر من و تمام مؤمنان هستی» (الطبری، ۱۴۲۸ق: ۳۱۲. و السیوطی، ۱۴۰۲ق: ج ۱: ۷۹).

۷. نتیجه‌گیری

بینامتنیت در واقع، گفتگوی بین متون است و هر متنی با متن پیشین و پسین خود پیوند دارد و به عبارتی، هیچ متنی نمی‌تواند فی‌نفسه بکر باشد. بنابراین، در هر متنی می‌توان رگ و ریشه‌ها و پیشینه متون دیگر را پیگیری کرد و سراغ گرفت. در این مقاله نیز نویسندگان یکی از قصاید ابن داغر حلّی، از شعرای شیعه قرن نهم هجری قمری را که در آن به مدح پیامبر اکرم^(ص) پرداخته‌است، از دیدگاه بینامتنیت بررسی کرده‌اند و در نتیجه، آشکار شد که در بسیاری از ابیات این قصیده، از آغاز آن که شاعر به مدح و منقبت پیامبر اکرم^(ص) پرداخته‌است، تا آخر قصیده که به مسئله خلافت امام علی^(ع) اشاره شده، شاعر به آیات

بسیاری از قرآن کریم و نیز احادیث و روایات نبوی^(ص) توجه داشته‌است و از این رو، تناسف قرآنی بین این قصیده با منابع مذکور کاملاً مشهود است که در متن مقاله بدان‌ها اشاره شد.

۸. منابع

قرآن کریم.

- شریف‌الرضی، محمدبن حسین. (۱۳۸۶). *نهج البلاغه*. ترجمه محمد دشتی. ج ۹. مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی (به‌نشر).
- الأصبهانی، الحافظ أبی نعیم. (۱۴۱۲ق.). *دلائل النبوة*. ج ۱. ط ۲. بیروت: دار النفائس.
- اقبال، ابراهیم. (۱۳۸۹). *فرهنگنامه علوم قرآن*. ج ۲. تهران: سازمان تبلیغات اسلامی.
- امینی، عبدالحسین. (۱۳۸۵). *الغدير فی الكتاب والسنة والأدب*. ترجمه محمدتقی واحدی و علی شیخ‌الاسلامی. ج ۴. تهران: بنیاد بعثت.
- _____ . (۱۳۸۰). *الغدير فی الكتاب والسنة والأدب*. ترجمه جلال‌الدین فارسی. ج ۱۹. چ ۶. تهران: بنیاد بعثت.
- _____ . (۱۳۸۱). *الغدير فی الكتاب والسنة والأدب*. ج ۱. قم: مرکز الغدير للدراسات الإسلامية.
- _____ . (۱۴۲۱ق.). *شعراء الغدير فی القرن التاسع*. ج ۳. بیروت: مرکز الغدير للدراسات الإسلامية.
- البحرانی الأصفهانی، عبدالله. (۱۳۸۷). *عوامل العلوم والمعارف*. ج ۲. قم: مؤسسه الإمام المهدي^(عج).
- ابن بابویه القمی، محمدبن علی (الصدوق). (بی‌تا). *الأصالی*. بتحقیق قسم الدراسات الإسلامية. قم: مؤسسه البعثة.
- _____ . (۱۳۶۲). *الخصال*. صححه و علق عليه على أكبر الغفاری. قم: منشورات جماعة المدرّسين فی الحوزة العلمية.
- ابوالفتوح الرازی، حسین بن علی. (۱۳۷۶). *روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن*. تصحیح محمدجعفر یاحقی. مشهد: آستان قدس رضوی، بنیاد پژوهش‌های اسلامی.
- الحسینی المیلانی، علی. (۱۳۸۱). *نفحات الأزهار فی خلاصة عبقات الأنوار*. ج ۷. قم: صداقت.
- الدینوری، ابن‌قتیبة. (بی‌تا). *الإمامة والسياسة*. تحقیق طه محمد الزینی. ج ۱. القاهرة: مؤسسه الحلبي وشركاه للنشر والتوزيع.
- الرازی، فخرالدین. (۱۴۲۰ق.). *تفسیر الرازی (مفاتیح الغیب أو التفسیر الكبير)*. ج ۱۳. بیروت: دار إحياء التراث العربی.
- الراغب الأصفهانی، الحسین بن محمد. (۱۴۱۲ق.). *المفردات فی غریب القرآن*. تحقیق صفوان عدنان الداودی. دمشق: دار القلم.

- الراوندی، قطب الدین. (١٤٠٩ق.). *قصص الأنبياء*. تحقیق غلامرضا عرفانیان الیزدی. مشهد: مجمع البحوث الإسلامية.
- رسولی محلاتی، سید هاشم. (١٣٧١). *درس‌هایی از تاریخ تحلیلی اسلام*. ج ١. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- السمّاوی، محمد. (١٤٢٢ق.). *الطليعة من شعراء الشيعة*. تحقیق کامل سلمان جبوری. ج ١. بیروت: دار المورخ العربی.
- السیوطی، جلال الدین. (١٤١٤ق.). *تفسیر الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور*. ج ٤. بیروت: دار الفکر.
- _____ . (١٤٠٢ق.). *الحوای للفتاوی فی الفقه وعلوم التفسیر والحديث والأصول والنحو والأعراب وسائر الفنون*. ج ١. مصر: دار الکتب الأزهریة.
- شبر، جواد. (بی تا). *أدب الطّف أو شعراء الحسين (ع)*. ج ٥. بیروت: دار المرتضی.
- الطبرسی، الفضل بن الحسن. (١٤١٥ق.). *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*. قدّم له السید محسن الأمين العاملی. ج ٢ و ٤. بیروت: منشورات مؤسسة الأعلمی للمطبوعات.
- الطبری، محب الدین. (١٤٢٨ق.). *ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی علیهم السلام*. ج ١. قم: مؤسسة دار الکتب الإسلامية.
- عاشور، علی. (١٤٢٩ق.). *موسوعة زينب الكبرى*. ج ٩. بیروت: دار نظیر عبود.
- العیاشی، محمد بن مسعود. (١٣٨٠). *التفسیر*. تصحیح هاشم رسولی. ج ١. طهران: مكتبة العلمية الإسلامية.
- ابن کثیر، اسماعیل بن عمر. (١٣٩٨ق.). *البدایة والنهاية*. ج ٥. بیروت: دار الفکر.
- الکلبینی الرازی، محمد بن یعقوب. (١٣٨٨). *الأصول من الکافی*. صحّحه و علّق علیه علی أكبر الغفاری. ج ١ و ٢. ط ٣. طهران: دار الکتب الإسلامية.
- مکارم شیرازی، ناصر. (١٣٨٧). *تفسیر نمونه*. ج ١. چ ٣٦. تهران: دار الکتب الإسلامية.
- _____ . (١٣٨٢). *مثال‌های زیبایی قرآن*. ج ١. قم: نسل جوان.
- _____ . (١٣٧٤). *تفسیر نمونه*. ج ٨. تهران: دار الکتب الإسلامية.
- _____ . (١٣٥٣). *تفسیر نمونه*. ج ٦ و ٢٣. طهران: دار الکتب الإسلامية.
- النوری، حسین بن محمد تقی. (١٤٠٨ق.). *مستدرک الوسائل ومستنبط المسائل*. ج ٥. بیروت: مؤسسة آل البيت (ع) لإحياء التراث.
- الیعقوبی، احمد بن اسحاق. (بی تا). *تاریخ الیعقوبی*. ج ٢. بیروت: دار صادر.

Bibliography

Holy Quran.

- Abu l-Futuh al-Razi, Hossein ibn Ali. (1997). *Rawz al-jinan wa ruh al-jinan (The Cool Breeze of Paradise and [God's] Breath for the Soul)*. By Mohamad Jafar Yahaghi. Mashhad: Islamic Research Foundation of Astane Quds Razav.
- Amini, Abdul Hossein. (2006). *Al-Ghadir*. Trans. by Mohammad Taqi Wahedi and Ali Shaykh al-Islami. Vol. 4. Tehran: Besat Pub.
- (2001). *Al-Ghadir*. Trans. by Jalaluddin Farsi. Vol. 19. Tehran: Besat Pub.
- (2001). *Ghadir Poets in the Ninth Century*. Beirut: Markaz al-Ghadir li-l-Dirasat al-Islamiyya.
- (2002). *Al-Ghadir*. Vol. 1. Qom: Markaz al-Ghadir li-l-Dirasat al-Islamiyya.
- Ashoor, Seyyed Ali. (2008). *Mosoah Zeynab Al-Kobra*. Vol. 9. Beirut: Dar Nazir Abboud.
- Ayyash, Muhammad Ibn Masoud. (2001). *Tafsir Ayyashi*. Vo. 1. Tehran: Maktab Al-Elmieh Al-Eslamieh.
- Al-Bharrani al-Asfahani, Abdullah. (2008). *Al-Avalet ul Olum va al-Maaref*. Vol. 2. Qom: Institute of al-imam al-Mahdi.
- Al-Dīnawarī, ibn Qutayba. (Nd). *Al Imamāt o al Siyasat*. By Taha Mohammad al-Zayni. Cairo: The Institute of al-Halabi. Moasesat Al-Halabi wa Shorakaho Lil al-Nashr wa Tozie.
- Eghbal, Ebrahim. (2010). *The Encyclopedia of Quran Science*. 2th Ed. Tehran: Islamic Development Organization of Iran.
- Hosseini Milani, Seyyed Ali. (2002). *Nafahat al-'Azhar fī Kholasat 'Abaghat al-Anwar*. Vol. 7. Qom: Sedaghat.
- Ibn Babawayh al-Qummi, Muhammad ibn 'Ali (al-Saduq). (Nd). *Al-Amali*. Research Department al-Darsat al-Islamiyyah. Qom: Besat Institute.
- (1983). *Al-Khisal*. By Ali Akbar Ghaffari. Qom: Society of Seminary Teachers of Qom.
- Ibn Kathir, Ismail. (1978). *Al-Bidaya wa'l-Nihaya*. Vol.5. Beirut: Dar Al-Fikr.
- Al-Isfahani, Hafiz Abu Nu`aym. (1992). *Dalā'il al-Nubuwwa (The Signs and Proofs of Prophethood)*. Vol. 1. 2th Ed. Beirut: Dar al-Nafais.
- Al-Kulayni al-Razi, Muhammad ibn Ya'qub. (2009). *Usool -e- Kafi*. Ali Akbar Ghaffari. Vol. 1 , 2. 3th Ed. Tehran: Dar-Al-Kotob Al-Eslamieh Publications.
- Makarem Shirazi, Naser. (2008). *Tafsir Nemooneh*. Vol. 1. 36th Ed. Tehran: Dar-Al-Kotob Al-Eslamieh Publications.
- (2003). *Interesting Parables in Qur'an*. Vo. 1. Qom: Nasle Javan Pub.
- (1995). *Tafsir Nemooneh*. Vol. 8. Tehran: Dar-Al-Kotob Al-Eslamieh Publications.
- (1974). *Tafsir Nemooneh*. Vol.6 & 23. Tehran: Dar-Al-Kotob Al-Eslamieh Publications.
- Noori, Hossein ibn Mohammad Taghi. (1988). *Mustadrak al-Wasā'il wa-Mustanbat al-Masā'il*. Vol. 5. Beirut: Muasasat Ahle Beyt Ihyā' al-Turāth.

- Al-Raghib al-Isfahani, Hossein ibn Mohammad. (1992). *Al-Mufradat fi Gharib al-Quran*. Safwan Adnan al-Dawoodi. Damascus: Dar al-Qalam.
- Rasouli Mahallati, Seyed Hashem. (1992). *Lessons from the Analytical History of Islam*. Vol. 1. Tehran: Ministry of Culture and Islamic Guidanc.
- Ravandi, Qhotb. (1999). *Qisas Al-Anbiya*. Gholamreza Erfanian Yazdi. Mashhad: Majma albohus al Eslamia Publications.
- Al-Razi, Fakhr al-Din. (2000). *Al-Tafsir al-Kabir (Mafatih al-Ghayb)*. Vol. 13. Beirut: Dar Ihya al-Turath al-Arabi.
- Al-Samawi, Mohammed. (2001). *Altila'ah mn Sha'ra'a alshia'ah*. Kamel Salman Jabouri. Vol. 1. Beirut: Dar Al-Mouarekh al-Arabi.
- Al-Sharif al-Radi, Muhammad ibn Al-Husayn. (2007). *Nahj al-Balagha*. Trans. By Mohammad Dashti. 9th ed. Mashhad: Behnashr (Astan Quds Razavi).
- Al-Suyūṭī, Jalāl al-Dīn al-Khuḍayrī. (1994). *Tafsīr al-Durr al-Manthūr fī al-Tafsīr al-Ma' thūr*. Vol. 4. Beirut: Dar Al-Fikr.
- . (1982). *Al-hawi lil-Fatawi fi al-Fiqh wa-'Ulum al-Tafsir wa-al-Hadith wa-al-Usul wa-al-Nahw wa-al-I'rab*. Vol. 1. Egypt: Dar al Kotob Azharyeh.
- Tabresi, Fadhl ibn Hasan. (1995). *Majma' al-Bayan fi-Tafsir al-Qur'an*. Introduction by Seyyed Mohsen al-Amin al-Ameli. Vol. 2 & 4. Beirut: Muasasat al-Manshorat al-Alami lil Matboat.
- Tabari, Ahmad ibn Abdollah. (2007). *Zakhaer Al-Oghba fi Managhib Zavi al-Ghorba*. Vol. 1. Qom: Dar al-Kotob Eslami.
- Al-Ya'qūbī, Ahmad ibn Ishagh. (Nd). *Tarikh Al-Yaqubi*. Vol. 2. Beirut: Dar Sadir.

